



## آخرین اشعار مرحوم منور بیک روشن

( تاریخ وفات: ۴ جدی ۱۳۹۸ مطابق به ۲۵ دسمبر ۲۰۱۹ )

### هدیه بروح پاک دکتراکومورا شهید

"ناکومارا" ثبت تاریخ وطن گردید و رفت  
افتابی بود روشن صبحدم تابید و رفت

قلب گرم و کوچکش هر دم بسرسبزی تپید  
لوح پیشانی زلفت بر وطن سائید و رفت

زین همه حق نا شناسی وادریغا حیف او  
۳۱ سال عمر شیرین سبزه می کارید و رفت

کار کرد و نام نیک اش افتخار است بر همه  
با چنین کار نامه ی میبا یدا بالید و رفت

دست پر بارت "اکومورا" چنان فیض آفرید  
از فضا ئی باغ سبزت میوه میبارید و رفت

زندگی بخش حیات سبز اودر سلک خویش  
دشت بیآب و علف را سبزه می پاشید و رفت

"روشنا" یادش گرامی دار زان مرد بزرگ  
لحظه ی چون بهر آبادی نیار امید و رفت

۸ دسمبر ۲۰۱۹

### بی باوری

این رشته ی حیات زخامی گسسته به  
پیما نه ی که با ده ندارد شکسته به  
پر رنگ و بو بهار گر از سبزه و گل است  
آن گل که رنگ و بوی نه آرد نرسته به  
دستی که زوسخا نبود جز جفا به خلق  
آن دست ظلم در بر ظا لم شکسته به  
حرفی که خیزد از دلی شیند بدل یقین  
الفاظ زشت چون نفس مرده بسته به  
از دست این زما نه و یا را ن نیمه راه  
از بزم ناکسان به کنجی نشسته به  
از شاخهء شکسته گل از بلهوس وفا  
راحت که آبر و ببرد جان خسته به  
"روشن" نظام عالم هستی چنین بود  
چون مرگ گل شکوفه بود ناشکفته به

اول دسمبر ۲۰۱۹

## اتحاف دعا و غم‌شریکی اقارب و دوستان مرحوم منوربیک روشن

### اداره نشرات سایت سیمای شغنان

امروز یکی از بهترین فرزندان و خدمتگاران دیار شغنان زمین، جناب منوربیک روشن این دنیا را ترک نمود و دوستانش را به سوگ نشانند.

جناب روشن آخرین سال‌های زندگی اش را در شهر مونتریال کانادا سپری می‌کرد .

کارکنان اداره سیمای شغنان، نسبت وفات جناب منوربیک روشن، برای اعضای خانواده و دوستان شان صبر جمیل آروز می‌کنند و از خداوند متعال برای روشن صاحب روح شاد و جنت برین استدعا می‌نمایند.

جناب منوربیک وطن و مردمش را به بی حد دوست میداشت و همیشه کوشش می‌کرد تا خدمتی که در توان شان باشد اجرا نماید. او حتی در حالت بد مریضی قلم را نگذاشت و برای مردمش شعر می‌نوشت تا از آن طریق احساسات محبت، دوستی و وفاداری خود را بمردمش ابراز بدارد.

روشن گرامی، ما در غم هستیم، ممکن شما خوشبخت استید که با مادر مرحومه بی بی گوهر در آن دنیا دیدار دارید و از همه ما در قالب شعر های تان سخن های شیرین می‌نمایند.

بگذار جایز جنت باشد. برای تان وعده می‌دهیم که شما در فکر و قلب های ما استید و همیشه برای تان دعا میکنیم. روح شاد رفیق روشن!

اناالله و انا الیه راجعون

## عبدالحمید حمیدی

منزل تمام ما یکی ولی سفر ما جدا، جدا

منوربیک روشن نیز به جاودانه گان پیوست.

با دریغ و درد فراوان از سفر بی برگشت شاعر بزرگ و توانای سرزمین ما، سوگمندانه که او دیگر در میان ما نیست چه تلخ و درد انگیز است، باور کردن به نبود شاعر توانا و وطندوست که سرفرازانه زیست و سرفرازانه رفت  
من به مناسبت مرگ نا بهنگام شاعر توانا (منور بیک روشن) به خانواده داغدارش، به دوستان و علاقه مندانش تسلیت می گویم و روان آن شاعر توانا را شاد میخوام یادش گرامی و جاودان باد در غم تان شریکم.

اناالله و انا الیه راجعون

## پهلوان مجید

در پایان یک روز دیگر، باز شاهد یک فاجعه غم انگیز!!  
پیام تسلیت در پی در گذشت زودهنگام شخصیت دلسوز، باوقار و تکرار ناشدنی که با سخت کوشی به این منزلت رسیده بود.  
متأسفانه امروز سرزمین ما با در گذشت نابیه هنگام مرد بزرگوار "منوربیک خان روشن" که یکی از بهترین شخصیت ها و مهمتر از همه شریفترین انسان جامعهی انسانی، خود را از دست داد.  
اندوه از دست دادن ایشان چنان سخت است که هیچ عبارتی در این مقام یارای مرهم نهادن نیست، تنها یاد خداست که میتواند دل پر درد مان را تسلی بخشد.  
از جانب خود این درد عمیق را اولاً به برادر عزیزم نریمان جان روشن، جناب محترم بخت بیک میرزاده، کاکای بزرگوارم رحمت الله میرزاده، دوست و برادر خوبم امان الله میرزاده، خواهر دوست داشتنی ام حمیرا جان و دیگر بستگان و اقارب شان عرض تسلیت گفته، از خداوند متعال برای مرحوم جنت الفردوس و برای بستگانش صبر و شکیبایی تمنا دارم. و ما را شریک این غم عظیم خود بدانید و تسلیت ما پذیرا شوید.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز      مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

اناالله و انا الیه راجعون

امروز در عالم تنهای، نه..... به جز از حضور چشمان پر نم ، دل پر غم و الم در کلبه ماتم، با زبان شکوه از بیوفایی ای عالم ناپایدار شکایت دارم. عالمی که با عزیز ترین عزیزان نا انصافی را روا میدارد و اندک ترین مکث برای خاموش کردن صدای واقعیت ها که به لحن ویژه یی برای احقاق حق بیچارگان بلند میشود، دریغ نمی نماید.

آری منور "روشن" زمانی با حضور فزینگی خویش در صفوف قوای مسلح دولت افغانستان و دهه های هم بعد از تحولات فراز و نشیب وطن، درد و الم عموم هموطنان ستمدیده و بلاکشیده کشور را از مجرای معنویت خویش ( شعر و ادب) در عرصه تمثیل کشید.

تا آخرین لحظات حیات خویش با پدیده جهالت دست و پنجه نرم میکرد و در دفاع از حق هدر رفتن ثانیه های وقت را اجازه نداد.

بلاخره ، همین سعی و تلاش خستگی ناپذیر به فاعل آن هستی معنوی بخشید و زندگی روحانی رنگ و رونق ابدن جاویدان نصیبش گردانید.

اگر چه این بزرگ مرد دیگر مادیتن در میان ما نیست، این ضایعه بزرگ را برای همه خانواده ، دوستان، کاروان اهل ادب و به ویژه بازماندگان آن مرحوم عرض تسلیت مینمایم.

روح اش شاد و خاطرات اش ابدن در دلها جاویدان باد!

اناالله و انا الیه راجعون

## مرثیه

باد مهیب سخت وزید در دیار ما  
زد بر زمین بهره یی از شاخسار ما  
هنوز خزان نبود، اما در ایام بد  
ابر سیه تیره نمود نوبهار ما  
خاموش گشت بلبل دمساز بوستان  
در کنج جغد کرد کنون رهسپار ما  
شعر و ادب ساکت و بی رنگ است دگر  
چون رخت بست شاعر شیرین اشعار ما  
کان احساس و عاطفه از دست ما برفت  
خاک سیه به جای تو اندر کنار ما  
محدود چند نکته بالایی نیستی  
بودی چو رهنما، در هر عرصه کار ما  
راحت بخواب، که از همه بازماندگان تان  
تعقیب شیوه ات هدف برقرار ما

جسمن اگرچه دور شدی از نظر، اما  
جاوید خاطرات تو در روزگار ما  
"هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق"  
دفتزچه بی قلوب پر از این گفتار ما  
تصویر معنوی تو حک گشت در دلها  
هرچند که نیستی پس ازین در قطار ما  
الگوی اجتماعی در آداب معاشرت  
آرمان زندگی شما افتخار ما  
الهام روشنی ز ضمیری تو "روشنا"  
روشنگری عصر بیارد به دار ما  
رسم حیات نوع بشر اینچنین "امیر"  
اجداد ما کجاست، در دوری دوار ما؟  
عرض تسلیت شما خویش و دوستان  
مرهم بود به سینه بس داغدار ما

### ظاهر پامیری

خبر مرگ شوهر عمه ام منور بیک "روشن" شاعر و نویسنده بزرگ دیار بدخشان مارا در  
سوغ نشانند.  
روحش شاد و یادش گرامی باد.

آدم به جهان نه جاودان است  
بازگشت همه، بسوی آن است  
ای رفته ز جمع، بهشت مقامت  
فرخنده بود، همیشه نامت  
میرفتی! اما نه اینقدر زود  
لبخند تو زیب این جهان بود  
لیک نزد قضا و لوح تقدیر  
جز صبر جمیل دگر چه تدبیر  
ماییم همه رهروان این راه

فرقی نکند گدایی یا شاه  
بنگر، نه یماست و نی سپاهش  
نی تخت زرین و نی کلاهش  
کو رستم زال و سام و حاتم  
تهمینه چه شد؟ کجاست مریم  
جز کهنه جهان و ماه و خورشید  
آخر نه سکندر است نه جمشید  
مهمان دو روزه بی به عالم  
خوش نام برو، جناب آدم!!

اناالله و انا الیه راجعون

### گل نظر فرهاد

امروز گذشت و فردا هم می گذرد، زندگی چنین است  
لحظه های که گذشت دو باره بدست نمی آید، دنیای بی وفا...  
زنده گئی تکرار نمیشود.. روزی میرسد که یک لباس سفید پایان میدهد!...

به همه آرزوهایت به خواب ها و رویاهای ناتمامت، همه در اطرافت جمع میشوند... و اشک  
میریزند..... و میگویند :  
برگرد دل مان برایت تنگ شده... اما دیگر برگشت وجود ندارد..

اینجاست پایان زنده گئی!!!!.....

پس چی زیباست برای هم بمیریم نه بدست هم...

ای کاش قدر وقت و عمر را بدانیم ...

وقتی همه چیز فانی است ، ایا واقعا این دنیا ارزش دارد تا دلی را بشکنیم ؟

این پیامی بود که مادامی توسط شاد روان منوربیک "روشن" از طریق پنجره پیامک فیسبوک شریک گردیده بود. شاید این پیام، یک پیام متحد المال بوده باشد اما نشاندهنده روح بلند فرستنده آن است.

او در زندگی دلی را نشکست اما دلهای زیادی را بدست آورد، دلهاییکه امروز در نبودش خون اند

سفر بی بازگشت روشن فقید را به عموم اعضای فامیل شان تسلیت عرض نموده، مکانش را بهشت برین و به باز مانده گانش صبر حضرت ایوب را استدعا دارم.

اناالله و انا الیه راجعون

داد الله حساس

گلچین خزان زود بجیدی گل ما را  
در خاک نشاندی گل یکدانه ی ما را  
ای باد خزان شیوه تو چیدن گل هاست  
باشیوه ی خودسخت شکستی دل ما را

در گذشت جان گداز دوست، خویش و رفیق دلسوز، صمیمی، مردمدار، بی آزار، شاعر خوب و در دوستی و رفاقت نا تکرار خود را که در آخرین لحظات شب ۲۵ دسامبر ۲۰۱۹، در شهر مونترپال کانادا، واقع شد؛ روح و روانم را آزد. ...

نمیدانم چی بنویسم و چگونه نبود چنین انسان با عزتی را تحمل کنم!!!

شادروان منور بیک «روشن» از نخبه هایی بود که مادر طبیعت کمتر چنین ها را می زاید. ... ایشان کاکا خسر، پسر جمشید جان هستند، ولی رابطه های ما آن سو تر از رابطه های خویشی نضج یافته و بارور گشته بود. چون برادر تن دوست شان داشتم اما واما وحیف!



بدین وسیله مراتب تسلیت خانواده و خود را به اعضای خانواده‌ی های، مرحوم روشن، در راس برادر زاده‌ی عزیز نریمان جان، میرزاده‌ها و سالک پیشکش نموده شکیبایی برای همه آرزو نموده و روان مرحوم روشن گرامی را شاد می‌خواهم. باحرمت و سوگ!

اناالله و انا الیه راجعون

کریم نوجو

در رثای شادروان منور بیک "روشن" :

هنگام سحر صفحه‌ی رخنانه گشودم  
دردا ز پیامک خبر مرگ شنودم  
"روشن" ز جهان رخت سفر بست دریغا!  
در فکر فرورفتم و دانی که چه بودم؟  
در صفحه‌ی دل همه اوراق گذشته  
میراث وفایش به هر صفحه فزودم  
کو دوست و رفیق به این سطح صمیمی؟  
این خصلت او بود، به هر جای ستودم  
الطاف و محبت به کلامش عجین بود  
گاهی که شنیدم غم و زنگار زدودم  
این مرثیه کوتاست مگر غصه طویل است  
از حسرت آن یار همین قطعه سرودم

اناالله و انا الیه راجعون

سید عمران گوهری

مرگ نا بهنگام رفیق گرامی ام منور بیک روشن صاحب همه ما را سخت شوکه ساخت و سنگینی غم اش بزرگتر از آن است که قابل تحمل باشد. مرگ زنده یاد روشن صاحب

بزرگوار ضایعه بزرگی در عرصه‌های مختلف زندگی و ادبیات بود که نهایت ظریف و خوش کلام بود و شخصیت متناسب به هر فرد اعم از بزرگان و جوانان را داشت ، اما عاجی بجز از دعا ، صبر و حوصله نیست. به تمام رفقا و دوستان عرض تسلیت و به مرحومی آرامش ابدی ارزو میکنم.

روح اش شاد و جنت فردوس جایش باد.

اناالله و انا الیه راجعون

### گل محمد اسرار

بنام آفریده گار بشریت

خبر درگذشت نا به هنگام و قبل از وقت دوست صمیمی، برادرمهربان و رفیق نهایت خوب ما منور بیک روشن نه تنها فامیل محترم شان اعم از خانواده شان: فرزندان شان، برادران محترم شان وسایر دوستان شان را این غم و اندوه دور از باورها چنان به ماتم نشانند که اذعان مینمایم که کلمه غم و واژه تأثر برای ابراز احساسات همه ما و شما و کلیه ی آشنایان و علاقه مندان آن فرهیخته گرانقدر نا چیز و نمیتوان در لا بلای کلمات این ماتم و اندوه را ترسیم کرد. کمبود چنین شخصیت ارزنده‌ای که تمام عمر پر برکت خود را چه در ساحه نظامی و چه خارج از آن در کمک و خدمت به مردم بطور صدقانه پیش برد و کوچکترین تعطل را در این مسیر از خود نشان نداد بسی گران و جان سوز است . علاوه بر این در ساحه ی فرهنگی یکتن از پیشگامان شغنان بوده و در سطح کشور قابل قدر و ماندگار خواهد بود.

رفقا و دوستان نهایت عزیز : محترم نریمان محترم بخت بیک میرزاده ، محترم استادعلی بیک سالک، محترم محمد امان ، خواهرانشان ، محترم سارنوال صاحب عبدالکریم ، محترم استاد بهرام بیک ، محترم حقداد و دیگران در این غم و اندوه ما هم شریک شما استیم و امید وارم دامنه صبر و حوصله شما وسیع تر و بزرگتر از غم شما باشد. برای روشن بزرگوار که در روشن ساختن محیط وکشورش سهم بسزایی داشت جنت فردوس را آرزو مندم.

جهان جام و فلک ساقی، اجل می  
خلاق باده نوش مجلس وی  
خلاصی نیست اصلاً هیچ کس را  
از این جام و از این ساقی، از این می

بازگشت هم به سوی اوست

اناالله و انا الیه راجعون

### عیسی پامیری

خبر مرگ نا بهنگام مامای گرامی ام منور بیک روشن همه ما را سخت سوگوار ساخت و سنگینی غم اش بزرگتر از آن است که قابل تحمل باشد ، مرگ زنده یاد مامای بزرگوارم ضایعه بزرگی در عرصه های مختلف فرهنگی ادبی بوده او نه تنها یک مرد نظامی بل او یک شاعر مدرن و معاصر نیز بود که در هر شعر او الهامی از صمیمیت، صداقت، و راستی هویداست، و خوش خلقی در سیما اش همیشه و بطور مداوم برق می بارید، شخصیت دلسوز برای هر فرد اعم از بزرگان و جوانان را داشت و شخص بسیار دلیر و صبور ، اما علاجی بجز از دعا ، صبر و حوصله دیگر نداریم.

درگذشت مامای مهربان و دلسوز ام را در قدم نخست به تمام خانواده نجیب و شریف شان از جمله کاکا بخت "میرزاد" استاد سالک، خاله محترمه ام که حیثیت مادرم را دارد ، برادر نهایت عزیزم نریمان جان، خواهرم زهره جان و نیلو جان و سایر فرزندان و متعلقین اش و ثانیاً به دوستان و هم تباران اش تسلیت عرض نموده ، از بارگاه الله متعال برای اش بهشت برین و برای بازماندگان اش صبر و شکیبایی آرزو میبرم.

اناالله و انا الیه راجعون

جمع یاران صاحب دل بدورم حلقه زد از مهر  
درین حالت بدور از نیش و طعن اغنیا بودم

این آخرین دو بیت از شعر مرد سخن و ادب ، شخصیت مهر ورز ، با ظرافت، صمیمی و صاحب عاطفه بزرگ و وطن دوست که در مسینجر ام از طرف شان به من پست شده بود که ما را ، فامیل، خانواده ،دوستان و هم مسلکانش را ترک و به دیار ابدی پیوست .  
در گذشت برادر بزرگووارم منور بیک روشن ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر است . من بحیث خویشاوند و در عین حال دوست صمیمی و نزدیک شان مراتب همدردی عمیق و تسلیت خود را به خانم محترمه اش، پسرانش نریمان جان ، فردوس جان ، سریع جان ، دخترانش ، برادران محترم شان بخت بیک ،علی بیک ، محمد امان ، خواهرانش و یازنه هایش محترم سارنوال صاحب عبدالکریم ، استاد بهرام بیک ، دامادش حقداد جان و دیگران ، ابراز داشته ، از خداوند متعال برای متوفی بهشت برین و به بازماندگان وتمام متعلقین اش صبر و شکیبایی بی پایان استدعا دارم . روحش شاد و یادش گرامی باد.

اناالله و انا الیه راجعون

### نصیر پامیریان

سروده محترم تورنجنرال حسن شاه فروغ قوماندان امنیه پیشین کابل، فرمانده زون  
۱۰۱ آسمایی

در سوگ مرحوم منور بیک "روشن"

روشن سفر کرده و از ماجدا شده  
از رهروان راه بهشت خدا شده  
دنیا بکس وفا و بقایی نمی کند

تركِ فنا ، ساكنِ دارلبقا شده  
ديگر ورا نه شعرو سُرودو نه چامه يي  
با خفته گان دهر كنون همصدا شده  
راهش جدا کرده مگر خاطرات او  
ثبتِ كتاب و دفتر هر آشنا شده  
دستِ دعای جمله بلندسوی آسمان  
خواهان لطف و مرحمتِ كبريا شده  
يارب بهشتِ وسایه طوبا نصیب دار  
خود گفته ی بهشت به نيكان بنا شده  
روشن فروغ دیده و نورِ دوچشم بود  
ياران بگو، نوری دوچشمم كجا شده

انا لله و انا اليه راجعون

امير محمد رحيمي

غروبِ نا به هنگامِ اخترِ درخشانِ شعرِ بدخشان

رُوشن به مرگِ خود دلِ ما را كباب كرد  
مستانه اندرون لحد رفت و خواب كرد  
شعر و ترانه را همه در زير خاك بُرد  
يك سوزنی ز هستي عالم به خود نُبُرد.

منوربيك "روشن" سپهسالار كار كشته نظامی، ابر ستاره سپهر شعر و ادبيات زبان شغنانی و دري ولايت بدخشان، با كهكشنانی از آرزوهای بدست نيامده اش به تاريخ ۲۵ دسمبر در شهر مونتريال، پایتخت كوبيك كانادا از دنيا رحلت نمود و امروز شنبه مورخ ۲۸ دسمبر ۲۰۱۹ در همین شهر به خاك سپرده شد، روحش برای همیشه آسوده و يادش گرامی باد.

"روشن" مردی از تبار خرد و فردی از دیار روشنفکری و روشنگری شغنان بدخشان بود که ایام زندگی اش با فراز و نشیب های خوش آیند و ناخوش آیندی سپری گردید، ایام نو جوانی و جوانی را در وطنش سپری نمود و در وقت پختگی جوانی از جور نا ملایمات روزگاران، تن را به تقدیر مهاجرت سپرد و از وطنش بی وطن گردید، او قبل از هجرتش به کشور کانادا در رمزه منصب داران سر شناس کشورش به حساب میرفت، بلند ترین نهاد های نظامی کشور را مدیریت میکرد و مغلط ترین عملیات ها و پلان های استراتژیک را طرح ریزی و عملی مینمود؛ اما با تمام تجارب و دانش بلند نظامی اش شرایط و گذشت زمان را بر وفق مرادش نیافت و همه منزلت جاه و مقامش را رها کرد و با تمام عشیره اش رهسپار کشور میزبان کانادا گردید.

عالم مهاجرت در سیر زندگی "روشن" تحول و تطور شیگرفی را به وجود آورد؛ گریز خیلی دشوار و جسورانه، یعنی؛ روی آوردن و دست یازیدن به عالم پر ماجرای "شعر" آنهم در سبک های مختلف ادبی در حیات علمی و فرهنگی "روشن" صفحه تازه ای را باز نمود و بدون آنکه رمز و راز شاعری را از کسی آموخته باشد، به سرایش بهترین اشعار آغاز نمود.

ابیات و اشعار روشن فقید مزایا و پویایی ویژه ای دارند، سلاست، عذوبت، درایت، جسارت، متانت، ثقافت، اصالت، نزاکت، اشارت و رخاوت، خصوصیات شعری بارزی استند که در تار و پود سروده های موصوف به ملاحظه میرسند. "روشن" قریحه و استعداد شعری اش را در قالب و روش های مختلف آزموده است، او شعر هایش را خیلی موزون و مقفی و غزل هایش را جانانه و عارفانه سروده است، نازک خیالی و هنر آفرینی ادبی در تمام ابیانش به خوبی دیده میشوند، او درستی ها و نادرستی های شعری را در اشعارش ماهرانه رعایت کرده است و گویی که تکنیک های سراینده را از استاد ازل آموخته باشد، اما این قابلیت های ادبی مرهون هوش و نکاوت فکری خدا دادی اش بوده اند. وقتی به کلیات شعری اش نگریسته شود، در می یابیم که او در موضوعات حماسی، غنایی، اخلاقی، تربیتی، سیاسی و فلسفی شعر گفته است.

منوربیک "روشن" در پهلوی اوصاف ادبی اش از محبوبیت های فراوان اجتماعی، منطقی و فرا منطقی برخوردار بوده است، او با اخلاق حمیده اجتماعی و طرز برخورد متفاوتی

که داشت در اعماق قلب هر بدخشانی جا گرفته است و امروز که دیگر در میان ما نیست، دل همه دوستدارانش را داغدار ساخته است.

"روشن" از نظر جسمانی و ظاهری، دیگر پس از این در میان ما نیست ولی یادبودش، اشعار نمکین و خاطره های عسلینش در افکار، اذهان و قلوب دوستدارانش جاودانه خواهند بود.

سعیدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز  
مرده آنست که نامش به نکویی نبرند.

اینک مشتی نمونه خروار؛ یکی از نمونه های کلام "روشن" فقید را ضم این نوشته ناچیز مرقوم و منتشر می نمایم، در این سروده در می یابیم که مرحوم «روشن» مثل ناصر خسرو بزرگ از "گژدم غربت" شکایت میکند و در فراق یاران و همدیاران میهن و زاد بومش پروانه وار میسوزد و عقده های درونی اش را به زبان شعر بیان میدارد.

### پیغام دل

پیغام حال دل به عزیزان که می برد؟  
درد فراق از دل نالان که می برد؟  
افتاده ام به دور ز یاران هم دیار  
این قامت خمیده به "شغنان" که می برد؟  
رنجور، دردمند و خرابم در این دیار  
احوال درد من به طبیبان که می برد؟  
خونابه می چکد ز دل دردمند من  
این لعل خون چکان به "بدخشان" که می برد؟  
خاموش در چمن شده آواز عندلیب  
این مرغ خوش نوا به گلستان که می برد؟  
آتش زبانه می کشد از حرف داغ من  
این شعله را به جان نیستان کی می برد؟  
چون مو به روی شعله غم تاب می خورم

"روشن" ترا به خطه "افغان" که می برد.

امیر محمد- رحیمی، شغنان- ۲۸ دسمبر ۲۰۱۹ م

انا لله و انا اليه راجعون

### کیکیاوس و کیلی

ای سفر کرده از این باغ  
بی تو ابريست دلم  
بی تو آری  
تک و تنها و غریب  
و سکوتی  
که سراغ از تو گرفت  
چه بگویم به خزانی که مرا برد به دور  
چه بگویم که بهار از دل من نیز گریخت  
و تو لبریز شب و تنهایی  
راستی آنهمه آئینه و خورشید کجاست ؟  
من و این غربت سرد  
من و این دشت غم آلود سکوت  
چه وسیع است اینجا؟  
آه چه بگویم تک و تنها  
تک و تنها چه بگویم؟  
چه بگویم به بهار؟

انا لله و انا اليه راجعون



## بخت بیک میرزاده

بود تابوت تو برشانه من،  
نه که آن تخت ؛ غم سنگین بود،  
دست و پایم همه سست و لرزان،  
مجمر دل چو شفق رنگین بود،  
لحظه بی در افق رویا ام،  
ناگهان گفתי رفیق!  
زینهار ، قامت تو خم نشود،  
در سراپرده این غربت عمر،  
ما بدهکار به مادر وطنیم.  
تو نیا بامن و درخانه من،  
برو و منزل باور هارا،  
بهر فردای امید ،  
روشن و گرم نگهدار مدام.  
رمز اهنگ ملك آمین بود.  
" خاک رنگ غم و خاکستر داشت  
آسمان مرثیه نیلی بود"  
بر "نوا" نور طلاوت بارید،  
اشک بر گونه هرسبزه چکید  
وتو با جلوه لبخند و تبسم هایت  
در مکان ابدت خوابیدی

روح شاد و منزل دایمی ات پر نور باد برادر و رفیق شفیق و بی نظیرم.

میخواهم بدینوسیله حرمت و قدردانی بی پایانم را به تمام اقارب و خویشاوندان، رفقا و دوستان، وطنداران و جمله عزیزان اعم از خواهران و برادران و جوانان عزیز که با سهم گیری عملی شان در مراسم تدفین و عزاداری باما و خانواده مان همکاری و غمشریکی صمیمانه نموده و یا هم با ارسال پیام های شان از طریق شبکه های اینترنتی و صداهای مهربان شان از راه تلفون مارا تسلیت و غم و درد مانرا تقسیم و فشارش را بر ما کاهش

دادند، از نام خودم و به نمایندگی همه اعضای خاندان مان از اعماق قلب و ضمیرم ابراز نموده اجر قدم های وزین و گرامی تان را از درگاه الله مهربان استدعا نمایم ، خدوندپاک برای شما و خانواده های تان ، صحت و سعادت نصیب ، دروازه های خوشی را بروی شما باز و باب غم و درد و مصیبت را مسدود نگهداردامین.

اناالله و انا الیه راجعون

## نریمان زمان روشن

پدر هنوز خیلی وقت بود...  
هنوز آمادگی برای اینهمه مسوولیت را نداشتم...  
هنوز دست هایت را روی شانه هایم ضرورت داشتم  
تا حس میکردم که قدرتمندترین مرد جهانم  
ولی افسوس ...  
دستان پر مهرت دیگر بالای شانه هایم نیست  
شانه ام خالی شد...  
فکر میکنم تک تنهایم ...  
رفیق را، نیمه راه رها کردن در خصلت تو نبود... در کتاب جوانمردی تو نوشته نشده بود  
...

پس چه شد؟ چرا رفیق ات را نیمه راه رها کردی؟  
پدر هنوز قصه های شیرین ات، نصیحت های ارزشمند ات در راه صداقت، انسانیت،  
کمک به نیازمندان، بی کینه بودن، صبور بودن، جوانمرد بودن... در گوشم چنگ میزند!  
خنده هایت...  
فکاهی هایت...  
شعر هایت...  
در دل، جان و گوشه هایم حک شده...  
اما دیگر آن صدای زیبا را نخواهم شنید...  
دیگر کی را بابا، رفیق، "تهت جوون" صدا خواهم زد؟  
سخت تنها شدم! چون "رفیقی" را به بزرگی، آزادگی و شفقت تواز دست دادم...

دیدار به قیامت ماندیم پدر...

سفرات خوش، روح ات شاد و یاد ات جاویدان در قلب های همه، "رفیق...!"  
برای همیشه دوست ات دارم و در قلب منی پدر...  
راه تو یعنی راه انسانیت ادامه دارد این است وعده من پدر...

سال ۲۰۱۹ سال نا مبارکی برایم بود چون بهترین پدر، بهترین راهنما و از همه مهمتر بهترین "رفیق" خود، آنهم به بزرگی منور بیگ "روشن" را از دست دادم. احساس میکنم که کمرم شکسته، شانم خالیست، تک تنه‌ایم و امیدی ندارم ولی در برابر رضای حق کاری نمی توان کرد. این رسم ظالمانه زندگیست باید صبر پیشه کنم همانطوریکه خود اش برایم همیشه میگفت، پسر صبور باش! اما چگونه این غم را تحمل کنم؟. در حقیقت نمیدانم.

از تمام بزرگان، عزیزان و خویشاوندانی که از دور و نزدیک در فاتحه خوانی، جنازه و تمام مراسم عزاداری ما اشتراک کردند، زنگ زدند، پیام تسلیت گذاشتند، و ما را در این روز سیاه تنها نگذاشتند قلبا سپاس گذاری میکنم. خداوند اجر اش را برای همه عزیزان عطا فرماید و غم را از خانه هایتان بدور نگهدارد.

اناالله و انا الیه راجعون

## سردار دوست

یادی از برادر بزرگوار مرحوم منور بیک روش  
یادی از درگذشت شخصیت برازنده وطن منور بیک (روشن)  
در گذشت منور بیک روشن قلبهای همه ما را داغدار ساخت، من که مرحوم را از زمانیکه صاحب عقل شدم میشناختم، ضرور میدانم تا از شناختم در مورد شخصیت روشن چند کلمه پراکنده بنویسم، همانگونه که تخلصش را روشن گذاشت، واقعاً او قلب شفاف، انسان پاک نفس، آدم متین، صداقتمند و راستگو، هیچگاهی سراغ نداشتم که کسی به بدی یاد میکرد، به همه انسانها یکسان مینگریست و حرمت میگذاشت، شخص اجتماعی و کسرت گرا بود، از همه مهم وطنش را بسیار دوست میداشت، و همچنان بدخشان را، بلی خوب بیاد دارم که سالهای خیلی قبل که هنوز در کشور خودش با افتخار زیست میکرد، شعر بسیار زیبایی را در وصف

بدخشان نوشت، شبی در نزدش مهمان بودم و روشن مرحوم با غرور بلند برایم گفت شعری را در وصف بدخشان نوشتم حوصله است که برایت بخوانمش، او راستی شعر میسرود و من شاید از جمله اولین کسانی باشم که شعرهای یشرا همیشه برایم میخواند میشنیدم، و من برایش گفتم به بسیار خوشحالی میشنوم، راستی شعر را فعلا بیاد ندارم ولی آغاز از وصف کشم و تیشکان بود بعد به تمام ولسوالیهای بدخشان که بالاخره به واخان و دروازها ختمش کرد، خیلی زیبا و دلپذیر بود، از نریمان جان خواهشمندم در صورتیکه شعر نزدش موجود باشد انرا در صفحه فیس بوک نشر کنند.

بلی فکر میکنم همینگونه شعر دیگری در مورد کشورش افغانستان سروده است، و بعد در مورد هر یکی از قریه جات ولسوالی شغنان، واقعاً این ها مدعای آنند که او وطنش را چون جانش دوست میداشت، کسیکه همینگونه مادر وطن خود را دوست داشته باشد، واضح است که مردمش را نیز دوست میدارد.

البته من نویسنده نیستم که بتوانم تمام خوبی های بیک مرحوم را با ادبیات بلند روی قلم بیاورم، همینقدر گفته میتوانم که کسی که لا اقل روزی با روشن مرحوم شناخت داشته باشد، بدرستی انرا درک میکند و از خصایل خویش و شخصیتش بدرستی آگاه میشد، او یک انسان نمونه اخلاق، ادب، حسن نیت، محبت و انسانیت بود، بنا در گذشت چنین انسانهای سودمند جامعه یک ضایع بزرگ نه تنها برای خانواده و نزدیکان است بلکه برای هر انسان نیک اندیش با دیانیت است. این راه تنها از منور بیک روشن نیست بلکه همه ما به این مسیر رفتنی هستیم ولی خوشا به حال آنکه با نام پر از افتخار این جهان فانی را پدرود میگوید، من همیشه دعای گوی مرحوم استم که خداوند جنت برین مقامش داشته باشد و برای فامیل عزیزش و فرزندان نازنین، برادران دوستدارش، خواهران مهربان و همه نزدیکانش صبر جمیل آرزو دارم.

اناالله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحيم

صلوات بر محمد ﷺ

با بال شکسته پر کشیدن هنر است  
بی چشم طلوع عشق دیدن هنر است

تا کعبه ی دل به سینه رفتن همه سهل  
بر صاحب کعبه خود رسیدن هنر است

پروانه به شمع راز خود فاش نمود  
این راز نگفته را شنیدن هنر است

پیام تسلیت برای خانواده بزرگ " روشن " !

در زندگی همه ما عزیزانی وجود دارند که نبودشان ممکن است قلب ما را به درد وادار کند و به شدت جای خالی شان را در زندگی حس کنیم، غم از دست دادن عزیزان به هیچ عنوان با هیچ دردی قابل مقایسه نیست و نمی توان آن را دست کم گرفت، گاهی برای آرام تر شدن و ابراز همدردی در مقابله با غم از دست دادن عزیزان می توان از جملات و اشعاری استفاده نمود تا کمی از سختی و غم را کاهش داد.

بالهای شکسته أم نشان رزم است      پرواز بلند من، نماد عزم است  
سردرتیه ی بال کسوت بازان نیست      سرتافتن از قفس ، چه زیبا بزم است

میرزاده"

شنیدن خبر مرگ نابهنگام جنرال منور بیک روشن وطن پرست واقعی دیروز کشور این فرزند فداکار وجسور خلق افغانستان، همانند آنکه به تمامی دوستان، فامیل ومردمش سخت تکان دهنده بود، برای من هم فراهم کننده ای درد ورنج عظیمی است که با هیچ عبارت وبیانی نمیتوانم توضیح، واحساسی راکه روح وروان مرا باخود انباشته است، به تصویر کشم.

به وضاحت درک مینمایم که نبود او افراد همانندش، درچنین شرایط خود ضایعه ای بزرگی است که، تلافی اش به هیچ صورتی آسان و سهل نخواهد بود.

من بادرک تمام از سنگینی این ضایعه، بزرگ عمیق ترین مراتب همدردی و تسلیت خود را، قبل از همه خدمت فامیل محترم روشن صاحب فرزندان عزیزش نریمان روشن ، همت روشن فردوس روشن و سریع روشن برادر بزرگم بخت بیک میرزاده و امان میرزاده استاد گران ارجم علی بیک سالک و بهرام بیک میرزاده و همه اعضای خانواده بزرگ تان تقدیم و خود را در غم تان از همین خاندان میرها شریک میدانم. همچنین به همه اعضا و هواداران عدالت اجتماعی ، نخبه گان قومی شعرا و نویسندگان ، خلق ستمدیده کشور و تمامی نیرو ها و حلقات عدالتخواه میهنم تقدیم نموده، از بارگاه رب العالمین به روح متوفی مغفرت و غریق رحمت و برای بازمانده گانش صبر جمیل استدعا میدارم.

مردم ما با مرگ و مردن های نابهنگام و غیر طبیعی حس غیر متراقب و دیرینه دارند، و از سالیان سال با پدیده ای چون مرگ های نامیمون خو گرفته اند، ولی امید را با رضا و تسلیم در برابر حقانیت مرگ و تداوم زندگی توأم با مبارزه هرگز از یاد نمی برند.

ماهم با تکیه بر جبر رضا و تقدیر امید وفات ناگهانی محترم جنرال صاحب منور بیک روشن " را، با همه سنگینی آن جز تحمل و دعای رستگاری چاره ای نداریم، و از بارگاه ایزد ﷻ تمنا داریم که، که روح مرحومی شاد، و آرمانش در راه نیل به آزادی و عدالت اجتماعی پاینده و جاویدان باد!

انا لله و انا اليه راجعون

## نیرو قوت

زندگی صحنه یکتای هنرمندی ماست  
هرکسی نغمه ی خود خواند و از صحنه رود  
صحنه پیوسته بجاست  
خرم آن نغمه که مردم بسپارند بیاد.

بااندوه فراوان منوربیک روشن یکی از تحصیلکردگان و یکی از نخبگان ولسوالی شغنان ولایت بدخشان افغانستان این جهان فانی را وداع گفت و بابدیت پیوست . او مدت بیشتر از هفتاد سال عمر پربار خود را در خدمت مردمش چه در داخل کشور چه بیرون از آن، صرف نمود و نغمه از خدمت و صداقت و همسویی و همدیگرپذیری را در جمع سیاسیون ، نظامیان ، فرهنگیان و عامه مردم سرود و از صحنه کنار رفت او نام نیک و جاودانی کسب کرد. دیوان اشعاری که تجربه و پیغام خود را در آن حفظ کرد و فرزندان ( دختری و پسری) صالح و خدمتگار را بیادگار گذاشت . امروز دوستان و هم نشینانش در هر گوشه و کنار جهان یاد و خاطراتش را گرامی میدارند و بیاد می سپارند و فردوس برین مقامش میخواهند .

درگذشت منوربیک روشن ضایعه بزرگ برای همه ی ماست و بااستفاده ازین وسیله بااطلاع دوستان و هموطنان مقیم تورنتو و شهرهای همجوار رسانیده میشود که :  
مراسم آخرین وداع و نماز جنازه روز شنبه ، ۲۸ دسمبر ۲۰۱۹ در جماعتخانه مرکزی مانتریال برگزار میشود.

2405 Chemin Duncon، Mont-Royal، QC ، H4P 2A2

از ساعت 9الی10 قبل از ظهر و مراسم تدفین در هدیره:

4239 Boul.des Sources in Dollard des Ormeaux ، H9B 2A6

الی ۱۲ ظهر و مراسم فاتحه خوانی از ساعت ۱۲ الی یک بجه بعدظهر در همان روز در جماعتخانه متذکره انجام خواهد یافت.

از غمشریکی دوستان که باشکال مختلف انعکاس داده اند اظهار سپاس می نمایم و دوستانی که نیت سفر طرف مانتریال غرض آخرین وداع و اتحاف دعا برای خوشنودی روح روشن عزیز را داشته باشند سفر بخیر و برگشت با عافیت برای شان از خداوند بزرگ استدعا داریم .

اناالله و انا الیه راجعون

علی سالک

شاعر اندر سینه ملت چو دل ملت بی شاعری انبار گل  
شعر را مقصود اگر آدمگریست شاعری هم وارث پیغمبريست

علامه اقبال

با اندوه همچو کوه گران و با دل مملو از غبار غم ؛ خاطر نشان میکنم که از دست دادن برادر ارشد ؛ آن هم برادریکه موقف پدری را از اوان کودکی برابم داشت ؛ چقدر سنگین و استخوان سوز است . تحمل آن طاقت فرسا و باور کردن آن ؛ باور نکردنیست . مباد چنین تجربه تلخی در زندگی کسی - که بصورت نا بهنگام بوقوع بپیوندد .

مرگ برادر بزرگ منوربیک روشن ؛ شاعر شیرین کلام و شیرین سخن ؛ شخصیت محبوب اجتماعی ؛ و طندوست - متین و راستکار ... و دارای عالمی از سجایای شریف انسانی ؛ ما و تمامی خانواده های ما را از بدخشان گرفته تا تاجکستان - کابل - مانتریال کانادا و شهر کلگری اندوهگین کرد و بالای گلیم غم نشانند ؛ ولی باید اذعان کرد که شرافت و غمشریکی مردم همدیار و هموطن ما در مکان های ذکر شده در فوق ؛ مانند برادر - دوست ؛ و رفیق با ما و خانواده های ما درین سوگ کلان ؛ از اول تا آخر همانند اعضای خانواده غمشریک و یار و یاور مان بودند و در مراسم ختم و خیرات و فاتحه خوانی آن موحومی - که همه شان بی دریغ دوستش داشتند - سهم فعال گرفته به روح و روانش اتحاف دعا نمودند . باید گفت که دیروز مورخ پنجم جنوری دو هزار و بیست - مراسم ترحیم - ختم و خیرات شان در شهر کلگری هم به اشتراک همدیاران گرانقدر صورت گرفت .



اینجانب به نمایندگی از تمام خانواده های ذیربط وسیلتن از تمام کسانی که در شهر کلگری؛ محلات و مکان های فوقن ذکر شده؛ در مراسم ختم و خیرات و دعا خوانی آن مرحومی قدم رنجه فرمودند و به روح و روان پاک شان اتحاف دعا کردند - به نمایندگی از خانواده های به غم نشسته قلبن مراتب تشکری و سپاسگذاری خود را ابراز میدارم و از پروردگار عالمیان برای تمام شان صحت - سلامتی و زندگی فارغ از درد و رنج را آرزو میکنم .  
با حرمت بی پایان .

اناالله و انا الیه راجعون

## مُرْتَب و مُدُون : دکتورانت پیکار

۲۲ قوس ۱۳۸۹

منور بیک " روشن " از جمله چهره های نهایت پسندیده کار کرد ها فعالیت های اجتماعی و سیاسی در قطار منورین محیط شغنان است. وی دوره ابتدائیه تعلیم و آموزش خود را در لیسه رحمت شغنان به پایان رسانیده و بعد از آن روی لزوم دید مقامات عالی رتبه دولتی، جهت آموزش دوره عالی رهسپار کابل شده و در آنجا شامل اکادمی پولیس گردیدند. دوره تحصیل را موفقانه به پایان رسانیده و شامل ماموریت در داخل دولت وقت شدند. موصوف در مناطق و محلات مختلف در سطوح بلند و قابل تمجید ایفای وظیفه نموده و همواره در خدمت مردم خود قرار داشت. با در نظر داشت شرایط دشوار کشور، با به میان آمدن نظام های وارداتی و از بیرون ساخته شده، که باعث آفرینش شرایط ناگوار زیست برای همه مردم افغانستان شد، مانند سایر روشنفکران و میهن پرستان، راهی دیار غربت شده و سرنوشت آن ها را به کشور دوست، هم فرهنگ، و هم کیش و آئین، جمهوری تاجکیستان کشانید. مدت زیادی را در آنجا سپری نمود و صد ها دوست و آشنا و افراد هم طبع و هم بزم را با خود داشته و از خود نمودند.

" روشن " شخصی است نهایت صمیمی، خوش قریحه، زیبا کلام و شیرین سخن. دوستان و همقطاران همواره از هم کلامی و هم زبانی با ایشان، حظ می برند و سخنان شان دل ها را نرم ساخته و افکار را نوازش میدهند. به باور من " روشن " هنگامی که از دیار میهن دور شدند، احساس دوری از زادگاه و مردمی که سالیان دراز بخاطرش، مبارزه نموده بودند،

باعث گرایش شان به سرایش شعر، رباعیات و غزل گردید. ” روشن هم با زبان شیرین فارسی- دری و هم به زبان شغنائی شعر، رباعی، و غزل می سرایند. ایشان در همه سروده های شان همواره از عشق به وطن، محبت به انسان و همنوع، دوری از دیار، و ستایش مرشد خود سخن میرانند. لازم است جهت ثبوت این ادعا، به نمونه های کلام زیبای شان که همواره ساده و لی با درد و احساس ژرف بازتاب یافته اند، توجه شعر دوستان و شعر سرایان را به برخی از آنها معطوف میداریم.

### بدخشانم آرزوست

ای دل بیا که باز بدخشانم آرزو ست  
دیدار دوستان و عزیزانم آرزو ست  
از دوری و فراق وطن شد جگر کباب  
از دیده اشک بارم و بارانم آرزو ست  
صد درد و غم نصیب من بی وطن شده  
درد وطن به جان زده درمانم آرزو ست  
سر از (چنار) سر بکنم تا به پای (کشم)  
توت و گیلاس دره تشکانم آرزو ست  
روشن شوددوچشم من از سیرشهر جرم  
آب زلال دره پیشکانم آرزو ست  
بهر طواف مرقد شاه ناصر حکیم  
رفتن زخاش و تا خود یمگانم آرزو ست  
از رنگ لاجورد تو شد نیلگون وطن  
زان رو خیال دیدن منجانم آرزو ست  
زیباک گفته اند چه زیباست منظرش  
قیماق و شیر کیده و خلخانم آرزو ست  
سلطان سرزمین بدخشان شکاشم است  
آهو شکار دره غارنم آرزو ست  
امید و آرزوی من این سالها بود  
خیر و سخا به مردم و ا خانم آرزو ست  
آمو به افتخار سر از دامن کشید

رفتن به بام گیتی به صد جانم آرزو ست  
(زرد یوسر غلام) توخوش آب و خوش هواست  
گردش در آن به یاد عزیزانم آرزو ست  
آن مهد ناز پرور و آن وادی جنان  
وان دختر شکر لب شغنانم آرزو ست  
درواز سرزمین ادب پروران بود  
از آن گذشته رفتن خواهانم آرزو ست  
از (ریزکان) به (ارگو) سفر خیلی دلکش است  
دیدار شان به فصل بهار انم آرزو ست  
" روشن" ز مهر و الفت و حب وطن بگوی  
رفتن به مژه خاک بدخشانم آرزو ست

\*\*\*\*\*

هر صحنه ز عمر من به دم می گذرد  
بسیار از آن به درد و غم میگذرد  
هر لحظه ز طول عمر ما کم گردد  
آن هم نه به شادی به الم میگرد

\*\*\*\*\*

عمرم همه در تلاطم و غم بگذشت  
با حسرت و درد و دیده پر نم بگذشت  
از دوری میهن و به یاد یاران  
یک لحظه شادی هم به ماتم بگذشت

\*\*\*\*\*

هر پرده ز عمر ما که در میگذرد  
مانند نسیمی که سحر میگذرد  
این آمد و رفت در جهان بسیار است  
بد بخت کسی که بی اثر میگذرد

شرایط موجود در کشور عزیز و باستانی ما افغانستان، مسامحه و بی تفاوتی (روشنفکران، تاریک اندیش، "روشن" را وادار می سازد تا از طریق سروده های خود آنها را بسوی احساس مسئولیت، مساعی مشترک جهت رهایی میهن، فرا خوانده و میگوید:

عزیزان دیده پر نم دل پریشان تا بکی باشیم  
به نزد خلق و میهن سینه بریان تا بکی باشیم  
وطن در آتش سوزان شده انبار خاکستر  
به میل دشمنان آتش فروزان تا بکی باشیم  
به خون خفتند بس پیرو و جوان طفل با مادر  
به مرگ دوستان هر روز گریان تا بکی باشیم  
غرور و غیرت افغانیت شد زیر پا صد حیف  
به این بی عزتی ها فرد افغان تا بکی باشیم  
برون رفتند اهل علم و دانش جمله از کشور  
همه از خانه و کشور گریزان تا بکی باشیم  
بسان لاله داغی بر دلش هر هموطن دارد  
حزین و مویه گر بر این شهیدان تا بکی باشم  
به فکر اعتلای کشور خود دیگران کوشا  
به این فکر رسا ما خانه ویران تا بکی باشم  
ترحم نیست دشمن را به حال زار ما هر گز  
به درد همدیگر غمگین و نالان تا بکی باشیم  
چو خوش گفتست آن مرد صفا مسلک به اهل زهد  
به باطن کافر و ظاهر مسلمان تا بکی باشیم  
بیا کاری کنیم با هم به احیای وطن " روشن "  
چو بلبل بهر گل در شور و افغان تا بکی باشیم

## Hus Bik Hassas

My 13 year old baby sister's genuine and true feelings about uncle in her little journal that she wanted me to share. This gives my heart the power to cope at this difficult time for our family and everyone whose lives were touched by my amazing and generous uncle.

### "Tata Bik

Tat Bik was not just a good person. He is an Angel! I am convinced he is an angel sent to earth from God. His smile could light up any dark room. His eyes were like stars. When he stared at you, you just felt so happy. Those eyes were so beautiful. They could see in the dark because he could light it up. He is so kind, nobody I met is nicer than him. He did not have a dark side.

He did so many good deeds. The list doesn't end. He was such a good role on dad and my aunts and uncles. My dad is also such a good person. Tata Bik is such a good brother. Tata Bakht got married to a wonderful woman who can unfortunately not have babies. So, Tata Bik gave one of his babies to him. If that is not good brotherhood, I don't know what is. Not to mention he was a great big brother to my dad because I like annoying my dad about his wedding (which I was not invited to). He told me Tata Bik helped him get ready. Right before he passed, he donated his eyes to another patient. That is so heartwarming.

I will forever be heartbroken about his death. It is not just a loss for me, it is a loss for my heart. It is like a piece of me is gone but Cancer hit hard. He had to use all his energy to just talk. It seems selfish for me to be sad when he passed because he was in so much pain. I know he is watching over me. I don't want to hurt him by being sad"!

## بخت بیک میرزاده

بود تابوت تو برشانه من،  
نه که آن تخت ؛ غم سنگین بود،  
دست و پایم همه سست و لرزان،  
مجمر دل چو شفق رنگین بود،  
لحظه بی در افق رویا ام،  
ناگهان گفתי رفیق!  
زینهار ، قامت تو خم نشود،  
در سراپرده این غربت عمر،  
ما بدهکار به مادر و وطنیم.  
تو نیا بامن و درخانه من،  
برو و منزل باور ها را،  
بهر فردای امید ،  
روشن و گرم نگهدار مدام.  
رمز اهنگ ملك آمین بود.  
"خاک رنگ غم و خاکستر داشت  
آسمان مرثیهء نیلی بود"  
بر "نوا" نور طلاوت بارید،  
اشک بر گونهء هرسبزه چکید  
وتو با جلوه لبخند و تبسم هایت  
در مکان ابدت خوابیدی  
روح شاد و منزل دایمی ات پر نور باد !

برادر و رفیق شفیق و بی نظیر!

میخواهم بدینوسیله حرمت و قدردانی بی پایانم را به تمام اقارب و خویشاوندان، رفقا و دوستان، وطنداران و جمله عزیزان اعم از خواهران و برادران و جوانان عزیز که با سهم گیری عملی شان در مراسم تدفین و عزاداری باما و خانواده مان همکاری و غمشریکی صمیمانه نموده و یا هم با ارسال پیام های شان از طریق شبکه های اینترنتی و صداهای مهربان شان از راه تیلیفون مارا تسلیت و غم و درد مانرا تقسیم و فشارش را بر ما کاهش دادند، از نام خودم و به نمایندگی همه اعضای خاندان مان از اعماق قلب و ضمیرم ابراز نموده اجر قدم های وزین و گرامی تان را از درگاه الله مهربان استدعا نمایم ، خدوند پاک برای شما و خانواده های تان ، صحت و سعادت نصیب ، دروازه های خوشی را بروی شما باز و باب غم و درد و مصیبت را مسدود نگهدار دآمین.

## Razma Monawar

**Tatek,**

You were, are, and will always be my hero, my best friend, my love, my soulmate, my greatest pride and my forever happiness.

I do not have enough words in my vocabulary to describe the man that you are.

I say you “are” because you are and will always be alive with me in my heart and in the hearts of many.

I will forever cry your loss but be reassured; I am ready to bear any pain if it means you don't have to be in pain anymore.

Here I leave you with a picture that represented our relationship, full of love, laughter, trust and genuine happiness.



**Jiwjom to tatek! (ژیوج ام تو تهتک!)**

**حسینی حسنیار شغنائی**

مرگ شاعر، فقدان دوست و نبود صدا!  
شاعر که بمیرد صدایی از جهان کم میشود و رازهایی پنهان میماند و حرفهایی ناگفته، مرگ شاعر پایان بخشی از خوشیهای جهان است .

روشن شاعری که دیروز بین دود باروت کشوریکه گلشن آن گلخن است زیست در جهان مدرن به ابدیت پیوست، بخشی از خاطرات ما بود، است و میماند .

روشن ملایم و طناز، آرام و امن، صاحب لبخند اول پیش از درود و مالک تبسم آخر پیش از پدرو، مصلح و آشتی جو، نازک و ظریف و راهگشا و چاره گر.

از وی جز نیکی نشنیدم و ندیدم. از شاعری رفته رفته به ضرورت تصنیف و ترانه در حیات بشر امروزی پی برد و در علم عروض و ایقاع مجرب شد؛ تلیق و آراستن کلام و چاشنی عرفانی کمرنگ در ترانه های معنوی نه چندان که پیچیده و عامه گریز باشد و غنای تغزل و حماسه در وطنیات و جوش عاطفه در عاشقانه ها

روشن معلم و مربی و مدیر و مرجع جوانان و جویای ترانه و تصنیف بود، فانوسی که اطراف و اطرافیانش را به نظر می آورد و روح پذیرنده ای که سبک بود و سبکبار.

## دکتورانت پیکار

فطرت شاعر سرا پا جستجوست      خالق و پروردگار آرزوست  
شاعر اندر سینه ملت چودل      ملتی بی شاعری انبار گل  
سوز و مستی نقشبند عالمی است      شاعری بی سوزومستی ماتی است  
شعر را مقصود اگر آدمگری است  
شاعری هم وارث پیغمبری است

## به یاد بهترین انسان، رفیق شفیق و فقید منور بیک " روشن "

هر گز گمان مبر که زیاد تو غافلم      گر مانده ام خموش خدا داند و دلم

"زندگی موهبت یزدانی است که تنها یک بار برای انسان اعطا می گردد. از این سبب آن را به گونه ای باید سپری نمود که دقایق هستی روزوار روز های گذشته، به بار آورنده ندامت، پشیمانی، درد، رنج، الم، نا خود آگاهی و از خود بیگانگی نبوده، بل آنرا باید به شیوه ای باید سپری نمود، که هنگام پدرو حیات، و عزم سفر از " دارالفنا به دارالبقا"، که در واقعیت امر جاویدان و مانا است، مادامی که در حال بستن رخت سفر است، توان اظهار گفتن، این عباره را که همه شیرازه زندگی و فرآیند هستی روزوار، احساس، خرد، ضمیر، توانایی فکری، ذکر اخلاق، کنش، منش، بینش و سیاق قامت فکری ام من حیث بهترین



آفرینش و بازتاب سیمای آفریدگار در این کائنات و مؤلفه معقول فلسفی است در خدمت انسان و ارجحزاری صادقانه به مقام شامخ و حیثیت انسان درد مند، سپری گردید. نیکولای استروفسک:

" تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم      روزی سراق وقت من آبی که نیستم"

هر گونه نگارش پیرامون بازتاب شخصیت ها، به ویژه شخصیت های فقید که دیگر در میان ما حضور ندارند، از دیده ها رفته اند اما در دل ها مدفون اند، کاریست دشوار، قابل تعمق و تدبیر. من در این نگارش فشرده میل ندارم شخصیت فقیدی را به گونه تصنعی با ارقام عباره ها و ساختار های جملاتی با دستور صرفن ساختار گرامی و ادبی به ستایش نشینم، بلکه یکی از ابعاد نهایت زیبا و شایسته او را که در بر دارنده سایر گوشه ها و گونه ها است، که همه انسان ها از آن بهره مند نیستند، و آن عبارت از ادای احترام خرد گرایانه تکریم، تقدیر و تقدیس مقام، حیثیت و کرامت انسانی است، با صفای دل، خلوص نیت، صداقت کامل و خضوع اخلاقی و نگارشی، باز تاب دهم.

چو رخت خویش بر بستم از این خاک      همه گفتند با ما آشنا بود  
ولیکن کس ندانست این مسافر      چه گفت و با که گفت. از کجا بود

حقیقت مسلم و انکار نا پذیر هستی روزگار این است که مردم کشور مدارای بضاعت کافی در راستای فهم اندیشه های ناب روشنگری، شعرا، عرفا و دانشمندان خود نبوده اند و نیستند. این افسوس در شیررازه تاریخ روشنفکری ما وجود داشته است که پیوسته و همواره روشنفکران و اندیشمندان واقعی ما که باید آنها را گل های دانست که در جهنم جهالت، جزمگرایی، بی عدالتی و از خود بیگانگی روئیده اند مورد بی توجهی، بی تفاوتی جامعه خود قرار گرفته اند و در نتیجه، گفته ها، افکار، اندیشه ها و قامت فکری شان، بی حاصل افتاده است و یا در حال افتیدن است، اما نباید سکوت کرد آنگونه که عصاره واژه مهین پرستی الی اخیر نفس های بیک بزرگ، به زمزمه عاشقانه گرفته می شدند، و به همه درس صداقت و ایمانداری را به آموزش نشست.

با رفیق منور بیک " روشن"، برای نخستین بار در سال ۱۹۶۹م، هنگامی که دانش آموز دبیرستان پامیر " لیلیه پامیر"، شهرستان بدخشان بودم، معرفت حاصل نمودم. موصوف در آن زمان دانش آموز اکادمی پولیس وابسته به وزادت کشور ( وزارت داخله)، بود. آن

زمانی که بود که فرهنگ گفتمان عالی سیاسی، مبارزه در راستای تحقق عدالت اجتماعی، میهن پرستی، رزمیدن در راه بر آورده سازی آرمان های انسانی همه اقشار و مردم کشور عزیز ما، من حیث کشور کثیرالاقوام، به سطح عالی و در خور ستایش خود رسیده بود. ما هایی که در بدخشان عقب نگهداشته شده گرفتار تعلیم و آموزش بودیم، و آنقدر هم از مزایای وسایل جمعی و مطبوعات کشور، کتاب خانه ها، مراکز آموزشی و اجتماعی بهره ور نبودیم، بهره مند شدن از فهم و دانش سیاسی و اجتماعی آنهایی که در شهر کابل تحصیل می نمودند و از حوادث و وقایع روزوار کشور آگاهی دقیق و ژرف داشتند، نعمتی بود بزرگ و در خور ستایش عالی. و هر فرد تحصیل یافته و روشنفکری که هنگام تعطیل تابستانی به بدخشان تشریف می آورد، برای همه ما دانش آموزان به ویژه آنهایی که از اطراف و اکناف بدخشان به شهرک فیض آباد آمده بودند، امتیازی بود معنوی، و دارای ارزش بسا بزرگ. مزید بر آن مهمان از شهر کابل آمده به گونه محتوم همواره میل داشتند تا دانش آموزان لیلیه گفتمانی داشته باشند و آنها را در راستای روشنگری سوق دهند تا رسالت و مسؤلیت تنویر گرایانه شان را در برابر نسل جوانتر به نحو شایسته انجام داده باشند. فشرده اینکه اطلاع حاصل نمودیم که شخصی به اسم منور بیک افسر پولیس وارد شهر فیض آباد شده و مهمان دانش آموزان لیلیه خواهند بود. همه آماده شدیم تا جایی را درست نمائیم برای نشستن تا از مهمان خود پذیرایی درست و دقیق نموده و از سخنان زرین شان مستفید شویم. هنگامی که مهمان داخل صحن ( چمن ) لیلیه شدند همه دانش آموزان به پیشواز شان بر آمدند و ایشان با سیمای زیبا، قریحه روشن، لباس نهایت تمیز افسری، بسوی همه ما در حال آمدن بود. در جایی که مناسب بود نشستیم و مهمان بعد از نوشیدن چای، به سخنان شیرین، آرام، خضوعانه، حوصله مندانه، جذاب، عاطفی و عاکفی خود، فرآیند گفتمان مراسم احتفال را منور ساخت و چهره های همه را بشاش ساخت و هر یک و هر کدام به این فکر شدیم، به امید آن زمانی که ما ها نیز بتوانیم از این گونه دانش و فهم بهره مند شویم. سخنان آن زمانی بیک بزرگ در فکر و ذکر ما هنوز به گونه کار آرا باقی مانده اند و در همخوانی نهایت دقیق گزیده لسان الغیب حافظ شیراز قرار دارند که :

"چنان زندگانی کن اندر جهان که چون مرده باشی نگویند که مر"

بار دوم در سال ۱۹۷۸م، مادامی که دانش آموز دوره ماستری در دانشگاه دوستی خلق ها به نام پاتریس لوممبا در شهر مسکو اتحاد شوروی سابق بودم، پیامی دریافت نمودم که رفیق بیک بخاطر تجربه اندوزی بیشتر و بهتر در مسلک شان من حیث افسر پولیس وارد

شهر مسکو شده و از طریق برخی از آشنایانم از من پرس و پاس نموده است. از این سبب در تکاپو شدم تا موصوف را دریابم و چندی با هم در مورد میهن و تحولات جدید سخنی از ایشان داشته باشم و ذهن مان را منور سازم. در فرجام نشست و یا مهمانی ترتیب شد با برخی از دوستان و رفقای دیگر در اتاق ۴۰۸ خوابگاه دانشگاه یاد شده که من در آن زندگی داشتم گرد هم آمدیم و مهمان عزیز و گرامی ما که با فرهنگ و زبان گفتاری مهمانان یعنی زبان روسی بلدیت زیادی نداشتند، به زبان شیوای فارسی دری صحبتش را آغاز نمود و من تا حدی من حیث برگردان سخنان شان حاضرین را از فهم و دانش مسلکی، سیاسی و اجتماعی شان من حیث وسیله بهره مند ساختم. سخن های شان آنقدر شیوا و درست و با مزه بودند که حتی برخی از حاضرینی که تنها به زبان روسی بلدیت داشتن شوخی کنان می گفتند، ما دیگر احساس نمی کنیم که به برگردانی شما نیاز باشد ایشان آنقدر فصیح و شیرین سخن می گویند که باعث روشنی دل و دیه ما می شود و گویا سال هاست که به زبان دری آشنایی داریم.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

در دنیایی که هستی داریم، رسم بر آن است، هر که از دیده رفت از دل می رود، اما بیک فقید از دیده ها و انظار رفت، اما در دل صدها دوست، یار، رفیق، و همدیار مدفون است.

بازتاب های دوستانه، صدقانه، مخلصانه و مهرورزانه شخصیت شان در برگه چهره ها، وسایل جمعی، روزنامه ها، و سایر دریچه ها، که از سوی دوستان، رفقا، عزیزان، همدیاران درون مرزی و برون مرزی صورت گرفته بود و هنوز جاری است، ثابت کننده این مدعای من است. انسان هایی در این دنیا حضور دارند که اگر هم کیش هم زبان، هم آئین و هم نشین نزدیک شان نباشد، با آنها از باب مخالفت و مخاصمت و بی مهری وارد می شوند، مگر دل و ضمیر بیک بزرگ برای همه صورت ها، سیرت ها، گونه ها، نهاد ها، افکار و اندیشه ها، باز بود، دل او چرا گاه آهوان میهن پرستی، عاشقل دل داده به انسان و کافه بشریت، صومعه راهبان و کعبه تائفان بود. دین، آئین و کیش و باور او، عشق، مستی خردمندان، رسالت انسان دوستی و میهن پرستی بود. هر جا که کاروان و سفیر سیار عشق واقعی و عدالت پسند میرفت، دین و ایمانش نیز بدنبال او روان بود که حتی در آخرین فرآیند هستی مادامی که داشت نفس از قفس بیرون شود، در حضور اعضای خانواده خود، واژه میهن و، و طن را را زمزمه می کرد. دل او حرم دوستان و همه انسان های اطراف و دیار او بود.

دوست آن نیست که هر دم طلب دوست کند      دوست آن است که دل را حرم دوست کند

مراسم با شکوه و شان و شوکت فرآیند خاک سپاری ، فاتحه خوانی، ختم و خیرات در شهر های مانتریال و کالگری، برگزاری مراسم تشریفات سنت " چراغ روشن"، دعوت فنا، بازتاب و گفتمان های فشرده دوستان، یاران و همزمان در پروسه های یاد شده ، اشتراک شخصیت های زیبا اندیش دیار وابسته به همه اقوام و مردم افغانستان مقیم کانادا ، حضور بی سابقه دوستان و همدیاران در جماعت خانه مرکزی مانتریال، هنگام برداشت جنازه، و تدفین و تکفین، نقش ابراز تسلیت ، تأثر و تآلم دوستان در برابر اعضای خانواده و اقارب، فرزندان رشید و همدیاران، همه و همه درس بزرگی بود ، برای همه اشتراک کننده ها، به ویژه برای آنهایی که در هستی روزوار دارای روابط نیک اجتماعی، و گسترده با همه انسان ها بدون در نظر داشت سلیقه های فردی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و عقیدتی نیستند و همواره در نفاق و شفاق هستی روزوار شان را سپری می نمایند، در صورتی که مبنی بر قول معروف همه ما آنقدر دارای زمان کوتاه در زندگی هستیم که برای آفرینش دشواری ها ه برای همدیگر گزینش فرهنگ نفاق و شقاق ، اصلن زمانی و فرصتی باقی نمی ماند. نگارش فشرده ام را با سروده رفیق داعدیده بخت بیک میرزاده که بی نهایت زیبا این مرثیه را در سکوت ابدی رفیق منور بیک " روشن"، دین رسالت برادری نموده است نقطه ختم میگذارم.

بود تابوت تو برشانه من،  
نه که آن تخت ؛ غم سنگین بود،  
دست و پایم همه سست و لرزان،  
مجرم دل چو شفق رنگین بود،  
لحظه یی در افق رویا ام،  
ناگهان گفתי رفیق!  
زینهار ، قامت تو خم نشود،  
در سراپرده این غربت عمر،  
ما بدهکار به مادر وطنیم.  
تو نیا بامن و درخانه من،  
برو و منزل باور هارا،  
بهر فردای امید ،

روشن و گرم نگهدار مدام.  
رمز اهنك ملك آمين بود.  
"خاك رنگ غم و خاكستر داشت  
آسمان مرثيهء نيلى بود"  
بر "نوا" نور طلاوت باريد،  
اشك بر گ  
ونهء هرسبزه چكيد  
وتو با جلوه لبخند و تبسم هابت  
در مكان ابدت خوابيدي

بخت بيك ميرزاده

## گزیده‌های از اشعار روشن منوربیگ ( ژورنال هفته)

شاعر حماسه سرای افغان مونتریالی

### حبیب عثمان

روشن منوربیگ شخصیت فرهنگی جامعه افغان مونترال. زادگاهش ولایت بدخشان است. تحصیلات ابتداییه اش را در بدخشان و تحصیلات عالی را در شهر کابل به اکمال رسانیده مدت ۲۳ سال منحصیث کارمند دولت خدمت نموده است. با تغییرات سیاسی در افغانستان از وظیفه کناره گرفت. ابتدا به مزارشریف رفت بعد در سال ۱۹۹۴ میلادی به کشور تاجکستان مهاجر شد. سرانجام در سال ۱۹۹۹ به کانادا آمد و در شهر مونتریال مسکن گزین شد. غیر از شعر؛ مقالات و مطالب ادبی زیادی به نشریه های افغان نوشته است و همکاری دارد. به دو زبان شعر می سرآید؛ زبان دری و شغنانی (یکی از زبان های بدخشان است).

دو مجموعه شعری دارد که در روزنامه ها و مجلات چاپ شده است. در حال حاضر به کار های ادبی و فرهنگی مصروف است. اشعارش ساده و قابل درک بوده، روحیه حماسی و میهنی دارد. ازین بعد نوشته های موصوف صفحه ادبیات افغانستان را مزین خواهد کرد.

## دل شکسته

فراز صبح و صفا دوست و غم گسار من است  
فروذ روز و غم و درد، انتظار من است  
یک عمر طعنه شنیدم، ز اغنیا گفتم  
سرشک و شب‌نم این دیده، آبشار من است  
دل‌م شکسته و پاییز زندگی در راه ست  
گلی که مرده و خشکیده، نو بهار من است  
بدان به حجره ی تنگ دل‌م هوس مرده  
قد خمیده مگو سرو استوار من است  
شکنج و محنت بسیار دیدم از دوران  
نه التفات به این قلب داغ دار من است  
نه گویم هیچ که دورم، من از دیار و یار  
محیط اُنس و محبت دیار و یار من است  
زمانه رنگ عوض کرده غافل "روشن"  
دریغ خادم بیگانه، از تبار من است

## هرزه‌گی

دگر یادت نخواهم کرد چون پیمان شکن بودی  
دگر حرفی ندارم با تو، چون دور از سخن بودی  
یک عمر آرزویت کردم و ناشاد گردیدم  
مگر ای وای بر من، چون به هر تن پیرهن بودی  
به من لطفی نکردی و نگفتی حرف دل با من  
ولی و در مجلس اغیار شب، صاحب سخن بودی  
نه گشتم تابع حرف نکو رویان بی مقدار  
ترا من زان پسندیدم که با من جان و تن بودی  
ترا من بلبل شیرین سخن پنداشتم اما  
ندانستم تو هم از جمله ی زاغ و زغن بودی  
مرا در واپسین روز وداع ات دیدی و گفتی  
چو شمع بی فروغ انجمن آن صبحدم بودی  
فغان و شکوه هم جایی نگیرد نیک می دانم

چرا "روشن" گرفتار بت شیرین سخن بودی

### خسته

به سنگ تربت این خاک خفته بنویسید  
که او به عشق وطن سر سپرده بنویسید  
به عشق میهن و خلش تمام عمر تپید  
و یا که نخل امیدش شکسته بنویسید  
کسی که به آرزو نرسیدست و نیک می دانم  
به این مسافر از راه خسته بنویسید  
به پای گلشن و گل سال ها نشست و خمید  
گل امید او را نا شگفته بنویسید  
دو چشم منتظرش تا سحر گهان بیدار  
ز موج اشک دو چشمش نه خفته بنویسید  
ز ناله های تو "روشن" دلم گرفت آتش  
چو بوده عشق وطن در دلش نهفته بنویسید



### تصاویر

